

# کانون وکلای

سال هجدهم

مرداد - شهریور ۱۳۴۵

شماره ۱۰۳

دکتر ابوالبشر فرما نفرمائیان

وکیل دادگستری

## انطباق قانون عادی با قانون اساسی

### از نظر سیستم‌های مختلف حقوقی

آقای طالقانی رئیس دادگاه جنائی طهران در مجله شماره ۱۰۳ کانون وکلای شرحی راجع به قانون اساسی و رأی قاضی مرقوم داشته بودند چه خوب میشد اگر تمام وکلای و قضات، مبتلی به هر روزی خود را بهمین نحو مورد بحث و دقت قرار میدادند تا حدود و ثغور علم را هر یکک بسهم خود پیش ببرند . با اجازه آنجناب چند کلمه در موضوع بحث اضافه می‌کنم . چنانکه - مرقوم فرموده بودند قانون اساسی ما ترجمه فارسی از قانون اساسی بلژیک است . اما ریشه قانون اساسی بلژیک در قانون اساسی فرانسه میباشد که در اثر انقلاب فرانسه مکرراً بدون و بالاخره در اوایل قرن نوزدهم به نتیجه و شکل معینی درآمد .

سهمترین اصلی که در این رشته قوانین اساسی بدون ولی متکی به انقلاب رعایت شده شاید همان اصل حکومت پارلمان باشد . در واقع تنظیم کنندگان این نوع قوانین اساسی در عین علاقه باینکه باسند محکم و غیرقابل تغییری اصول حکومت جدید را برقرار کنند خواسته‌اند که مجلس عام منتخب مردم حاکم واقعی باشد . تلفیق این دو میل و یاد و اصل یعنی اصل حفظ قانون اساسی و اصل حکومت مردم در قوانین اساسی که منشاء آنها از فرانسه بوده مثل قانون اساسی ایران در جمله پر مغز آخر اصل بیست و هفتم متمم قانون اساسی گنجانیده شده این جمله ذیلاً نقل میشود .

( شرح و تفسیر قوانین از وظائف مختص مجلس شورای ملی است )  
 منظور تدوین کنندگان قانون اساسی از این جمله این بود که هر وقت قانونی  
 را مجلس شورای ملی تصویب کرد آن قانون مستغنی باشد از اینکه بوسیله محاکم و یا  
 دعوای اشخاص با اصول قانون اساسی منطبق و مقایسه شود چه آخرین مرجع شرح  
 و تفسیر مجلس شورای ملی است .

در عین اینکه همد میدانیم محاکم در اجرای قوانین هر روز و در هر مورد  
 که قانون را در باره دعوی اجراء میکنند قبلاً در ذهن خود و یا در حکم مستدل  
 خود قانون را اول تفسیر میکنند و توضیح میدهند و سپس با مورد منطبق میکنند  
 معذکک با وجود علم باین موضوع همه بموجب قانون اساسی هم عقیده ایم که جز  
 مجلس شورای ملی کسی قوانین را تفسیر نمی کند .

این اعتقاد عموم که متکی باصل بیست و هفتم متم قانون اساسی است همان تفسیر  
 وسیله محاکم و انطباق قانون با قانون اساسی است که منع شده یعنی در کشورهای  
 مثل ایران و کلا نمی توانند قانون اساسی را بعنوان اساس و معیار در محاکم طرح کنند  
 و از محکمه بخواهند انطباق مورد را با آن معین مثلاً قانون شهرداری و توسعه معابر  
 را بخواهند که با آن منطبق گردد تا در نتیجه یا قانون مذکور منطبق با موازین قانون  
 اساسی شناخته شود و یا شناخته نشود .

اما الفاظ ساده جمله مذکور در فوق منجر به سوء تفاهمی عمیق در ایران  
 شده بنحویکه همه تصور کرده اند مجلس می تواند در یک جلسه خود بر اساس  
 این جمله از قانون اساسی و بعنوان تفسیر آن قانون مصوباتی را بگذراند .  
 کما اینکه این عمل هم صورت گرفته و مکرراً مجلس اصول اساسی را تفسیر کرده در حالیکه  
 چنین تفسیری اساساً لازم نبوده و فقط سبب ایستی قانونی راسی گذرانده زیر اوضاع قانون بخودی  
 خود کافی است و یا بخودی خود تفسیر محسوب است و دیگر محتاج به ذکر کلمه  
 تفسیر نیست .

نتیجه اینکه بموجب اصل بیست و هفتم متم قانون اساسی محاکم ما  
 نمیتوانند در ضمن دعوای مطروحه انطباق قوانین عادی را با اصول و مفاد قانون اساسی  
 مورد بحث و حکم قرار دهند و قانون اساسی قابل طرح و تفسیر در محکمه نیست .  
 اما بفرض اینکه محاکم چنین عملی را انجام بدهند چه خواهد شد یعنی  
 اگر طرفی در دعوای معینی ادعا کرد که قانون مورد استفاده طرف دیگر منطبق بر

موازن قانون اساسی نیست و محکمه پس از رسیدگی و مذاکره با این نظر موافق گردید و حکمی داد و از اجرای قانون خود داری کرد آنوقت چه خواهد شد.

تنهاهی را که بنظر میرسد استیناف است و اگر استیناف و تمیز نیز برای دادگاه بدایت را تأیید کردند آن قانون اجرا نمیشود و طرفیکه با تکاء آن قانون حقوقی را مطالبه می کند بآن حقوق نمیرسد و آن قانون بموجب اصل رویه قضائی و برحسب اصولیکه در دعوای بخصوص مطرح بوده عملاً بی اثر و یا فسخ میشود.

این روش در منالکی که قانون اساسی آنها از روی قانون اساسی فرانسه تهیه گردیده عملی نشده و واقعاً هم عملی نیست اما در آمریکا عیناً واقع شده و در نتیجه علمی بنام علم قانون اساسی در آن کشور بوجود آمده که فوق العاده مفصل و بدون در عین حال پیچیده و مشکل میباشد و وکلا و استادان در آن رشته تخصص پیدا میکنند و همه عمر خود را صرف تحقیق در این رشته مینمایند.

اما در ایران اصول محاکمات و اصول حاکم بر قانون مدنی و قانون اساسی بنحوی اعمال شده است که حداقل تا بحال اجازه نداده قوانین موضوعه در دعوای مختلف با قانون اساسی مقایسه و حد انطباق آنها اندازه گیری شده و تا حدودی که منطبق نبوده اند از درجه اعتبار ساقط میشوند.

اگر این عمل تا امروز انجام نپذیرفته دلیل آن نیست که در آتیه نیز انجام نشود و یا انجام آن در آینده خالی از فایده باشد اما اینکه تا بحال مکرراً و کلاً با تکاء قانون اساسی مطالبی را در محاکم گفته و احکامی را تقاضا کرده اند لیکن محاکم بدون استثناء نپذیرفته اند شاید باین توهم باشد که هرگز مقرر نبوده مفاد و اصول قانون اساسی ما مورد بحث و تفسیر در محاکم باشد.

بعد از تماس بیشتر با سیستم حقوقی آمریکا این نظریه که قوانین موضوعه را بتوان با مفاد و اصول قانون اساسی در محاکم مقایسه و منطبق کرد طرفدارانی پیدا کرده و استادان و سیاستمداران ما گاهی حتی در نوشتجات خود از آن طرفداری میکنند.

باید بصراحت هرچه تمامتر گفت هیچیک از طرفداران این نظریه در ایران موضوع را با عمق و دقت کافی مطالعه نکرده اند و فقط با کسب اطلاع سطحی از سیستم آمریکائی معتقد بآن شده اند در این باره چند کلمه اگر اضافه شود شاید مفید باشد.

اولین باری که از دیوان کشور آمریکا حکمی مبنی بر عدم انطباق قانون معینی با قانون اساسی آن کشور صادر شد در سال ۱۸۰۳ میلادی بود و از آن تاریخ تا بحال که بالغ بر ۱۶۳ سال است احکام مفصل و متعددی در این باره صادر شده و چنانکه گذشت خود بخود یک رشته جدیدی را ایجاد کرده اما اگر متن حکم ۱۸۰۳ را بدقت مطالعه کنیم و تاریخ دعوی مطروحه که منجر بصدور این حکم شده نیز با عمق کافی مطالعه شود چند نکته نتیجه میگردد که باختصار ذکر میشود.

اول و شاید مهمترین این نکات آنست که سیستم قضائی موجود در آمریکا در سال ۱۸۰۱ (که این دعوی کم و بیش بنیان گذاری شد) بنحوی بود که اجازه میداد چنین دعوی طرح شود و یا وسائل طرح چنین دعوائی را فراهم میکرد و توسعه و نفوذ و قدرت این سیستم بعدی بود که دعوی بر علیه رئیس جمهور و یا نماینده او را می پذیرفت و حکم میداد و حکم بناچار اجرا میشد.

دوم طرح این دعوی، بخصوص از نظر فنی، در آن زمان منحصرأ در سیستم انگلو ساکسون مقدور بود زیرا ریشه و نفوذ و سیستم محاکم و رویه آنها و نوع صلاحیت در موضوع دعوی و غیره که تماماً ناشی از چند قرن توسعه فکری و قضائی انگلوساکسون بود اجازه چنین اقدامی را میداد و الا طرح چنین دعوائی و صدور چنین حکمی غیر قابل تصور بود.

سوم مفاهیم سیاسی و انعکاس آنها در سیستم قضائی انگلوساکسون طوری بود که چنین حکمی معقول و کم و بیش با کلیات اعتقادات مردم منطبق بود. چهارم اعتقاد به پارلمان غیر محدود هرگز در سیستم سیاسی و قضائی انگلوساکسون وجود نداشته و این معنی در اصول فکری و طرز تفکر قضائی آنها منعکس است.

پنجم وجود مفاهیم قضائی مثل Due Process of Law بود که همیشه محدود کننده قوی و مؤثر قوای مقننه و قضائی و اجرائی کشور بوده و هست این مفهوم در طی قرونتمادی پرده های متعددی روی هسته مرکزی خود پذیرفته و کم کم مفهوم فوق العاده پیچیده و مشکلی شده اما بهر حال در آن زمان منبع قوت و قدرتی برای محاکم و سیستم قضائی بود که در هیچ کشور دیگر وجود نداشت و بلکه هنوز وجود ندارد. ششم عوامل سیاسی زمان بود که شرح آن از حوصله این مختصر خارج است. این عوامل سیاسی موجب شد که رئیس دیوان کشور آمریکا در آن زمان،

در عین اینکه خود از حزبی بود که جای خود را به حزب جدید داده ، بتواند (از یک جهت نصب فرد معینی را سردود کند و از جهت دیگر) اقتدار خارق العاده را برای سیستم قضائی که با اختیار خودش بود تحصیل کند .

هفتم سیستم قضائی وقت بود که بر اساس رویه قضائی و حکم محاکم مستقر شده بود که هنوز هم در هیچ کشور دنیا باین اندازه که در آمریکا توسعه یافته وجود دارد .

باید در نظر داشت که بحث در این نیست که آیا این عوامل خوب اند یا بد بلکه بحث در اینست که تا این عوامل فوق العاده دست بدست هم نمداد چنین حکمی صادر نمیشد و چنین اختیاراتی برای سیستم قضائی آمریکا تحصیل نمیگردید که اکنون تا حدودی طرف تقلید دیگران واقع شود .

لیکن باید دانست تا عوامل مهم این گونه امور جمع نباشند در کشوری مثل کشور ما بکمک اقداماتی نظیر وضع یک قانون موفق بانجام چنین منظوری نمیشوند باید بدانیم که سیستم قضائی ما جوان و ضعیف است ما سببایستی در تقویت داد گستری و پیشرفت سیستم قضائی در هر جهت بکوشیم تا طوری قوی و نیرومند و آمیخته از نظرات علمی شود که خود بخود چنین اختیاراتی را کسب کند و پس از اینکه چنین اختیاراتی را کسب کرد همه خوشوقت باشند .

احتیاجات دنیای امروز در داد گستری ما مطلقا نفوذ نکرده و دستگاههای دولتی نیز کمکی برای پیشرفت آن نمیکنند مثلا پیشرفت های اجتماعی کشور را بنگرید و قوانینی را مثل قانون کار و مالیات بر درآمد که اصولا قوانینی هستند که برای پیشرفت اجتماعی وضع میشوند مطالعه کنید یکی برای تعدیل سرمایه و کسب درآمد برای کشور است و دیگری برای حمایت کارگرو نظام بین کارگرو کارفرما و کارخانجات و غیره میباشد . اکنون اعضائی که حرفه آنها مطالعه و بررسی و اجرای قانون است ( یعنی وکلا و قضات ) از محدوده این قوانین اجتماعی طرد شده اند اگر دستگاه قضائی ما نتواند احتیاجات اجتماعی از این نوع را بر آورده کند نمیتوان از آن انتظار داشت مسائل بزرگ ملی را که ضمن قوانین از مجلس میگذرد با قانون اساسی مقایسه و اتخاذ تصمیم کند .